

# نقش فرهنگ سیاسی ملل حاکم در تولید و بازتولید اقتدارگرایی

(بررسی تطبیقی کشورهای ترکیه، ایران، عراق و سوریه در سال ۲۰۲۰)

کاروان موکریانی

”

در مورد جوامع مورد مطالعه که شامل چهار کشور ایران، ترکیه، عراق و سوریه است، اهمیت این موضوع از این جهت است که این چهار کشور حداقل در صد سال اخیر به دنبال توسعه سیاسی بوده، اما به دلایل متعدد نتوانسته‌اند به سوی دموکراسی گذار کنند؛ یکی از دلایل این وضعیت را می‌توان در فرهنگ سیاسی ملت‌های حاکم بر این کشورها جستجو کرد؛ چرا که با وجود تحولات سیاسی و تغییرات در رژیم سیاسی این کشورها در صد سال اخیر، هنوز نظام سیاسی آنان دموکراتیک نگشته است. اینجاست که عامل فرهنگ سیاسی به عنوان مانع یا عامل توسعه سیاسی اهمیت می‌یابد. این مسئله سبب شده که بسیاری از پژوهشگران روی این موضوع تأکید کنند که دموکراسی علاوه بر مؤسسات و نهادهای دموکراتیک به شهروندانی که حامی ارزش‌ها و نگرش‌های دموکراتیک هستند نیز نیاز دارد.

“

## چکیده

از آن زمان تاکنون، فهم دلایل گذار بعضی از کشورها به دموکراسی و عدم گذار پاره‌ای از کشورهای دیگر، برای محققان همواره موضوعی مهم و درخور توجه بوده است. زیرا، فرایند گذار به دموکراسی نیازمند پیش‌زمینه‌هایی است؛ یکی از این پیش‌زمینه‌ها، وجود یک فرهنگ سیاسی کثرت‌گرا، مشارکتی و دموکراتیک در میان شهروندان است که در قالب مؤلفه‌هایی چون تساهل و مدارا، اعتقاد به برابری جنسیتی، دانش سیاسی و علاقه به مشارکت سیاسی خود را نشان می‌دهد. بنابراین برای یافتن دلایل تحقق یا عدم تحقق دموکراسی در جوامع مختلف، علاوه بر بررسی ساختارهای اقتصادی و سیاسی، باید فرهنگ سیاسی آن جوامع را به عنوان بخشی از فرهنگ عمومی تجزیه و تحلیل کرد؛ زیرا فرهنگ سیاسی یکی از شاخص‌های اساسی توسعه سیاسی در دوران جدید است که نقشی مؤثر در فرایند دموکراسی دارد.

تجربه کشورهای خاورمیانه حاکی از آن است که فروپاشی نظام‌های سیاسی چه بر اثر انقلاب و چه بر اثر دخالت خارجی نمی‌تواند دموکراسی پایدار ایجاد کند؛ چرا که بدون فراهم نمودن بستری مناسب از لحاظ فرهنگی، توسعه سیاسی و ایجاد دموکراسی پایدار امکان‌پذیر نیست. به همین دلیل می‌توان گفت که راه گذار از استبداد به دموکراسی از مسیر تغییرات در فرهنگ سیاسی می‌گذرد. تغییر رژیم سیاسی عراق توسط آمریکا بعد از گذشت نزدیک به دو دهه، به دلیل آماده نشدن بستر فرهنگی مناسب، هنوز منجر به استقرار دموکراسی واقعی نگشته و هر آن احتمال از بین رفتن این نظام نیم‌بند شبه‌فدرال دموکراتیک‌نما وجود دارد. همچنین، تازه‌ترین تحولات کشور افغانستان و دوباره به قدرت رسیدن طالبان بعد از بیست سال پس از خروج آمریکا از آن کشور، گواهی بر این ادعاست که نمی‌توان در کشوری که

در این مقاله، نقش فرهنگ سیاسی کشورهای ترکیه، عراق، ایران و سوریه در تولید و بازتولید اقتدارگرایی بررسی می‌شود. بدین منظور، چهار کشور دموکراتیک فدرال جهان از طریق نمونه‌گیری هدفمند انتخاب و با روش تطبیقی و رویکرد توصیفی-تحلیلی با کشورهای مورد مطالعه مقایسه شده است. به نظر می‌رسد که سطح و نوع فرهنگ سیاسی کشورها بر فرایند توسعه سیاسی آن‌ها تأثیرگذار است. یافته‌ها حاکی از آن است که تمام کشورهایی که دارای نمره فرهنگ سیاسی بالایی هستند، نظام سیاسی دموکراتیک دارند و جزء جوامع دارای حکومت دموکراتیک کامل محسوب می‌شوند؛ در حالی که کشورهایی که از نظر فرهنگ سیاسی متوسط هستند، دارای نظام سیاسی ترکیبی هستند؛ اما کشورهای که فرهنگ سیاسی آن‌ها پایین و محدود است، نظام سیاسی اقتدارگرا دارند. علاوه بر آن، نتایج پژوهش نشان می‌دهد که در کشورهای ایران، عراق، ترکیه و سوریه به دلیل شکاف ملیتی، گروه‌بندی‌های ملی بیشترین تأثیر را بر فرهنگ سیاسی داشته و فرهنگ سیاسی محدود و تمرکزگرای ملل حاکم با ماهیت تحصرگرایانه خود به عنوان مانعی بزرگ بر سر راه توسعه سیاسی و دموکراسی عمل نموده و استبداد و اقتدارگرایی را تولید و بازتولید کرده است.

## واژگان کلیدی

فرهنگ سیاسی، دموکراسی، اقتدارگرایی، توسعه سیاسی، نظام سیاسی، ملل حاکم، ملل تحت سلطه

## مقدمه و بیان مسئله

بحث فرهنگ سیاسی<sup>۱</sup> در ارتباط با توسعه سیاسی و دموکراسی پس از جنگ جهانی دوم مطرح گردیده است (بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۵۹).

بیشتر مردم آن دارای فرهنگ سیاسی محدود و سنتی هستند، یک نظام سیاسی دموکراتیک پایدار ایجاد و مستقر کرد. بنابراین بدون وجود فرهنگ سیاسی دموکراتیک در یک کشور ایجاد و نهادینه شدن دموکراسی در درازمدت امکان پذیر نیست.

در مورد جوامع مورد مطالعه که شامل چهار کشور ایران، ترکیه، عراق و سوریه است، اهمیت این موضوع از این جهت است که این چهار کشور حداقل در صد سال اخیر به دنبال توسعه سیاسی بوده، اما به دلایل متعدد نتوانسته‌اند به سوی دموکراسی گذار کنند؛ یکی از دلایل این وضعیت را می‌توان در فرهنگ سیاسی ملت‌های حاکم بر این کشورها جستجو کرد؛ چرا که با وجود تحولات سیاسی و تغییرات در رژیم سیاسی این کشورها در صد سال اخیر، هنوز نظام سیاسی آنان دموکراتیک نگشته است. اینجاست که عامل فرهنگ سیاسی به عنوان مانع یا عامل توسعه سیاسی اهمیت می‌یابد. این مسئله سبب شده که بسیاری از پژوهشگران روی این موضوع تأکید کنند که دموکراسی علاوه بر مؤسسات و نهادهای دموکراتیک به شهروندانی که حامی ارزش‌ها و نگرش‌های دموکراتیک هستند نیز نیاز دارد. دیاموند<sup>۱۴</sup> در این رابطه معتقد است به دلیل این که دموکراسی نیازمند مجموعه‌ای از ارزش‌های سیاسی و جهت‌گیری‌های شهروندان مانند تعادل، تساهل، مدنیت، اثربخشی، دانش و مشارکت است، فرهنگ سیاسی عاملی مهم و اصلی در تحکیم دموکراسی قلمداد می‌شود (Diamond, 1999: 161)؛ لذا بررسی فرهنگ سیاسی این کشورها در ارتباط با توسعه‌نیافتگی سیاسی و نقش آن در فرایند دموکراسی اهمیت فراوانی دارد.

غالب کسانی که فرهنگ سیاسی این کشورها را بررسی کرده، به فرهنگ سیاسی آن‌ها به مثابه یک کل نگاه کرده و تفاوت‌های

موجود در فرهنگ سیاسی گروه‌ها، اقشار، طبقات و ملت‌های مختلف در درون این کشورها را از چشم دور داشته‌اند. تحقیقات پژوهشگرانی چون کشاورز (۱۳۷۲)، بشیریه (۱۳۷۵)، سیونگیو (۱۳۷۷) و سریع‌القلم (۱۳۷۷) در مورد ایران؛ مرادزاده و شاکری خوئی (۱۳۹۵) در مورد سوریه و عراق؛ تسلیر و آلتینگلو (۱۹۹۷) و موثقی و نوروری‌نژاد (۱۳۹۵) در مورد ترکیه دارای چنین ویژگی‌هایی است. اکثر این محققان در عین تکیه بر خاص‌گرایی فرهنگ سیاسی ملت حاکم، سعی در تعمیم آن به عنوان فرهنگ سیاسی تمام ملت‌های داخل این کشورها داشته‌اند؛ در نتیجه در این زمینه دچار تضاد خاص‌گرایی - عام‌گرایی شده‌اند؛ زیرا فرهنگ سیاسی یک ملت خاص که همان ملت حاکم است را به عنوان فرهنگ سیاسی تمام کشور فرض کرده‌اند. از طرفی دیگر وجود تنوعات در این کشورها را تحت عنوان چندپارگی‌های فرهنگی و اجتماعی به عنوان عاملی مضر برای دموکراسی ذکر نموده‌اند؛ غافل از این که یکی از دلایل اصلی عدم تحقق توسعه سیاسی در این کشورها ارزش‌ها، نگرش‌ها، عقاید و رفتارهای سیاسی ملل حاکم به مثابه مؤلفه‌های تشکیل دهنده فرهنگ سیاسی آنان است؛ چرا که فرهنگ سیاسی ملل حاکم که در طول تاریخ این کشورها شکل گرفته، به دلیل خصلت ملی‌گرایی افراطی و تمرکزگرایی در راستای تضمین منافع و حفظ سلطه ملل حاکم مدام استبداد و اقتدارگرایی را تولید و بازتولید کرده و به عنوان مانعی بزرگ در برابر توسعه سیاسی و تحقق دموکراسی عمل نموده است.

با این وصف، چگونگی نقش فرهنگ سیاسی ملل حاکم در تولید و بازتولید استبداد و اقتدارگرایی در این کشورها به عنوان یک مسئله جدی مطرح است؛ نوآوری و وجه تمایز پژوهش حاضر با تحقیقات پیشین، بررسی

فرهنگ سیاسی نه به عنوان یک پدیده کلی و منسجم، بلکه به مثابه یک پدیده چندپاره و ناهمگون است که در جهت سلطه یکی بر دیگری عمل کرده است؛ در همین راستا، پژوهش حاضر با توجه به تغافل نظری و تجربی در این باره، از طریق مقایسه شاخص مردم‌سالاری چهار کشور دموکراتیک فدرال جهان با کشورهای ایران، ترکیه، عراق و سوریه در سال ۲۰۲۰، ضمن بررسی این موضوع که فرهنگ سیاسی کشورهای دموکراتیک فدرال چه تفاوت‌هایی با کشورهای مذکور در زمینه تأثیرگذاری بر فرایند توسعه سیاسی دارد، می‌خواهد به این سؤال نیز پاسخ دهد که فرهنگ سیاسی ملل حاکم در کشورهای ایران، ترکیه، عراق و سوریه چگونه استبداد و اقتدارگرایی را تولید و بازتولید کرده و به عنوان یکی از اصلی‌ترین موانع تحقق دموکراسی در این کشورها عمل نموده است؟

### مروری بر ادبیات تجربی

تاکنون پژوهش‌های زیادی در رابطه با فرهنگ سیاسی کشورهای مورد مطالعه صورت گرفته که ذکر همه آن‌ها نه لازم و ضروری است و نه مجال برای بیان تمام آن‌ها در اینجا وجود دارد؛ به همین دلیل در ذیل به ذکر برخی از مهم‌ترین آن‌ها که با موضوع تحقیق مرتبط هستند اکتفا می‌کنیم:

گیسیرو ریجیک<sup>[۱]</sup> (۲۰۱۴)، در تحقیقی مشارکت سیاسی جوانان آلمانی در اروپا را مورد مطالعه قرار داده‌اند. نتیجه تحقیق آنان حاکی از آن است که کشورهای آلمان، دانمارک، هلند و تا حدودی انگلیس از فرهنگ مدنی پیشرفته‌تری برخوردارند در نتیجه میزان مشارکت آنها بالا است و علاقه سیاسی جوانان عاملی مهم برای شرکت در فعالیت‌های سیاسی است. البته تفاوت میان کشورها به لحاظ مشارکت سیاسی تا حدودی به دلیل سنت‌های فرهنگ سیاسی آنان است.

بشیریه در مقاله‌ای تحت عنوان «ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی گروه‌های حاکم در دوره پهلوی» (۱۳۷۵)، در چارچوب رویکرد فرهنگی و تحت‌تأثیر وبر، ایدئولوژی و نگرش گروه‌های حاکم در قرن بیستم را یکی از عوامل اصلی عدم توسعه سیاسی ایران در بستر فرهنگ سیاسی قلمداد کرده است. از دید وی، فرهنگ سیاسی ایران به دلایل مختلفی تاکنون فرهنگ تابعیت در مقابل مشارکت بوده است. این فرهنگ سیاسی تابعیت به عنوان پشتوانه نگرش و ایدئولوژی گروه‌های حاکمه، مجاری مشارکت و رقابت گروه‌های سیاسی را مسدود کرده و باعث تمرکز قدرت در دست حکومت مطلقه مدرن گشته است، تمرکز منابع در دست حکومت مطلقه مدرن نیز، فرهنگ تابعیت را بازتولید کرده است. از نظر بشیریه، میان فرهنگ سیاسی و ساخت قدرت رابطه بازتولید و گزینش وجود دارد. از طرفی فرایند جامعه‌پذیری در فضای فرهنگ سیاسی بر ساخت قدرت مؤثر است و از طرفی دیگر، ساخت قدرت سیاسی نیز فرهنگ سیاسی تابعیت را تقویت می‌کند. علاوه بر این، بشیریه یکی دیگر از عوامل ایجادکننده فرهنگ سیاسی تابعیت را چندپارگی‌های فرهنگی و اجتماعی می‌داند. از نظر او، این چندپارگی‌ها مانع تحقق اجماع سیاسی میان گروه‌های مختلف جامعه گردیده، بی‌اعتمادی و بدبینی را گسترش داده و به عنوان سدی در برابر مشارکت و رقابت سیاسی عمل می‌کنند و فرهنگ سیاسی تابعیت را تقویت می‌کنند. از سویی دیگر خود فرهنگ سیاسی تابعیت - امریت نیز این چندپارگی‌ها را گسترش می‌دهد.

سیونگ یو (۱۳۷۷)، نقش فرهنگ سیاسی را در ضعف توسعه دموکراتیک ایران و کره جنوبی به صورت تطبیقی مورد بررسی قرار داده و فرهنگ سیاسی این دو کشور را به عنوان عامل نامساعد توسعه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی معرفی می‌کند. از نظر

او، قرن‌ها حاکمیت استبداد شرقی با فرهنگ خاص آن، عادت‌هایی را در مردم این دو کشور ایجاد کرده که رفتارهای سیاسی آنان را تحت تأثیر قرار داده است. وجود نگرش سنتی درباره مشارکت، حاکمیت ارزش‌های پدرسالارانه و فرصت‌طلبانه، زمینه‌پدایش رهبران کاریزماتیک و اقتدارگرا را فراهم کرده است. به‌طور کلی، یافته‌های وی نشان می‌دهد که ریشه‌دار بودن فرهنگ آسیایی تمرکزگرایانه، روند توسعه دموکراتیک در این کشورها را با مانع روبه‌رو کرده است. سیونگی‌یو، به این نتیجه رسیده که به رغم از بین رفتن نظام سلطنت در ایران با انقلاب اسلامی، همچنان عناصر فرهنگ سیاسی سنتی در ایران وجود دارد. در مجموع او، بین اقتدارگرایی سنتی و اقتدارگرایی دینی پیوند برقرار می‌کند و ویژگی‌های فرهنگ سیاسی ایرانیان را تمرکزگرایی و سلسله‌مراتب، نگرش اقتدارگرایانه، گرایش‌های پدرسالارانه، فرصت‌طلبی، چاکرمنشی، ترس، بی‌اعتمادی و بدگمانی، اطاعت و تسلیم محض، بی‌تفاوتی سیاسی، ریاکاری، نگرش کاریزماتیک و فرد پرستی می‌داند.

سریع‌القلم در دو مقاله در مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی (۱۳۷۷) با عنوان «مبانی عشیره‌ای فرهنگ سیاسی ایران (۱)» و (۲) و کتاب «فرهنگ سیاسی ایران» (۱۳۸۹)، تأثیرگذاری فرهنگ سیاسی در فرایند توسعه ایران را بررسی کرده و فرهنگ سیاسی عشیره‌ای را عامل اصلی شکل‌گیری نظام سیاسی - اجتماعی ایران در دوران حکومت‌های قاجار و پهلوی می‌داند. وی، این فرض را مطرح می‌کند که فرهنگ سیاسی بر توسعه مقدم است و بر این اساس استدلال می‌کند در فرهنگ سیاسی ایران، قدرت ارزش اجتماعی فوق‌العاده‌ای است و دست‌یابی به سایر مزایای اجتماعی و اقتصادی را تسهیل می‌کند. در مورد فرهنگ سیاسی،

ایران همواره از ویژگی‌هایی مانند فردگرایی منفی، بی‌اعتمادی، نهادگرایی، فقدان اجماع نظر، خویشاوندگرایی، هزارفامیلی، بی‌قانونی، ناامنی، بحران هویت و فرایند ناقص کشور-ملت‌سازی در رنج بوده است. ویژگی‌های یاد شده همه ریشه در فرهنگ سیاسی عشیره‌ای این سرزمین دارند. از نظر سریع‌القلم، فرهنگ سیاسی ایران متأثر از فرهنگ عشیره‌ای است و این فرهنگ سیاسی عشیره‌ای بر حکومت و ساختار سیاسی مؤثر بوده و مانع توسعه ایران از نظر اجتماعی و سیاسی گشته است.

رشیدی‌زاده و محمدی‌ضیاء (۱۳۹۵) در پژوهشی تأثیر فرهنگ سیاسی بر فرایند تحقق دموکراسی در کشورهای عرب را بررسی کرده‌اند. یافته‌های آن‌ها حاکی از آن است که تنوع الگوهای رفتاری و فرهنگ سیاسی جهان عرب از قبیل اقتدارگرایی، حضور بی‌ضابطه گروه‌های غیررسمی، ملی‌گرایی و پان‌عرب‌یسم به‌مثابه ساختار فرهنگی، از فرایندی کلیت‌بخش در راستای نیل به آگاهی معین و مستقر در تحقق دموکراسی جلوگیری می‌کند؛ این در حالی است که دخالت خارجی و استعمار نیز، مانع مهم دیگری بر سر راه تحقق دموکراسی در جهان عرب است.

مراذزاده و شاکری خوئی (۱۳۹۵) در پژوهشی نقش فرهنگ سیاسی را در شکل‌گیری جریان‌های افراطی مذهبی در کشورهای عراق و سوریه مورد بررسی قرار داده‌اند. به زعم آن‌ها، این جوامع از لحاظ ساختار اجتماعی و صورت‌بندی فرهنگی، قومی و مذهبی دارای شکلی متکثر و موزائیکی و ناهمگون هستند. از سوی دیگر این جوامع روند تغییر و گذر از جامعه سنتی به مدرنیته را آغاز نکرده و یا با آهنگی بسیار کند و موانعی بسیار زیاد آغاز نموده‌اند. یافته‌های آنان حاکی از آن است که فرهنگ سیاسی نظام عشیره‌ای با مشخصه‌های خویشاوندگرایی، روحیه جنگاوری و ستیزه‌جویی، بقا و بسط عشیره از

طریق تهاجم و غارت بر مناسبات اجتماعی این دو جامعه حاکم است. از سوی دیگر سیادت و مشروعیت در این جوامع مبتنی بر سیادت سنتی و مولفه‌های آن می‌باشد و عصبیت قومی و فرهنگی عامل اساسی همبستگی ساخت اجتماعی جامعه را در چنین جوامعی به وجود می‌آورد. سرانجام به این نتیجه رسیده‌اند که پیدایش جریان‌ها و جنبش‌های رادیکال اسلامی مبتنی بر مولفه‌های فرهنگی سیاسی نظام عشیره‌ای غیرهمگون این جوامع است.

موثقی و نوروزی‌نژاد (۱۳۹۵)، در پژوهشی در مورد ترکیه با اشاره به شکاف بزرگ قومیتی ترک - کرد به این نتیجه رسیده‌اند که در اثر تحولات اجتماعی چند دهه اخیر، ترکیه به سمت کاهش قطب‌بندی شکاف‌های اجتماعی پیش رفته است. در نتیجه کاهش قطب‌بندی‌های مذکور، تغییرات گسترده‌ای در فرهنگ سیاسی ترکیه رخ داده و باعث ایجاد ذهنیت تغییر فضای یکسویه پیشین در رابطه دولت و جامعه و نیز بروز اندیشه‌های تساهل‌گرایانه در هر دو طرف جامعه و دولت شده است. در نهایت یافته‌های آنان نشان می‌دهد که دگردیسی در فرهنگ سیاسی ترکیه در سایه تعدیل شکاف‌های موجود در این کشور مهم‌ترین عامل غلبه گفتمان اسلاگرایی میانه‌رو شده است.

زارعان (۱۳۹۶)، در پژوهشی درباره فرهنگ سیاسی عراق بعد از فروپاشی رژیم صدام نشان می‌دهد که اختلال در روند جامعه‌پذیری و فرهنگ‌پذیری سیاسی، فقدان پیش‌نیازهای نظام‌سازی دموکراتیک، عدم حاکمیت قانون، فرهنگ سیاسی مبتنی بر طایفه‌گرایی، گرایش به رهبران اقتدارگرا، گرایش‌ها و مرجعیت‌های سیاسی متفاوت، خشونت‌گرایی و عدم مدارای سیاسی، تمامیت‌خواهی، فرهنگ سیاسی قبایلی و عشایری، قومیت‌گرایی عربی (پان‌عربیسم) و

فقدان تجربه سیاسی از جمله چالش‌های عراق جدید در حوزه فرهنگ سیاسی می‌باشد.

پژوهش‌های مذکور گرچه تحقیقات ارزشمندی در بررسی و واکاوی فرهنگ سیاسی این جوامع به شمار می‌آیند و هر یک به نحوی در پرده‌برداری از واقعیت فرهنگ سیاسی این جوامع سهم مهمی دارند اما، تمامی آن‌ها از چندین ضعف اساسی رنج می‌برند؛ اول اینکه این تحقیقات بیشتر در چارچوب گفتمان ملل حاکم صورت گرفته و فرهنگ سیاسی ملل حاکم به عنوان فرهنگ سیاسی این جوامع معرفی شده است. البته این بدین معنا نیست که فرهنگ سیاسی ملل دیگر موجود در این کشورها دموکراتیک است، بلکه منظور این است که آنان با اتخاذ دیدگاهی اتنوسنریستی بیشتر فرهنگ سیاسی دولت - ملت حاکم بر این کشورها را مصداق مطالعات خود قرار داده‌اند. علاوه بر این، تحقیقات ذکر شده اگر هم به صورت جزئی تنوعات نژادی، مذهبی، فرهنگی و قومیتی را مورد توجه قرار داده باشند، سعی داشته‌اند این تنوعات را به زبان فرهنگ سیاسی مشارکتی و دموکراتیک قلمداد کرده و ضرورت ایجاد یک فرهنگ سیاسی همگون، منسجم و یکپارچه را تبلیغ کنند. به طور خلاصه چون این پژوهشگران همه در چارچوب گفتمان ملل حاکم می‌اندیشند و دغدغه یکپارچگی و حفظ تمامیت ارضی کشورها را دارند، به فرهنگ سیاسی نیز به مانند یک پدیده کلی و همگون نگریسته و از بررسی دقیق و جزئی فرهنگ سیاسی ملت‌های گوناگون موجود در این کشورها و تأثیرگذاری آن بر فرایند دموکراسی طفره می‌روند.

### مروری بر ادبیات نظری

مفهوم فرهنگ سیاسی، اصطلاح نسبتاً جدیدی برای عناوینی چون فرهنگ، روح، خصیصه ملی، منش ملی و حافظه جمعی است که



در گذشته حاکی از جهت‌گیری‌های ذهنی مشترک میان افراد یک ملت نسبت به سیاست و پدیده‌های سیاسی بود. در دوران مدرن منتسکیو<sup>[۴]</sup>، دوتوکویل<sup>[۵]</sup> و روسو<sup>[۶]</sup> تلویحا به فرهنگ سیاسی توجه داشته‌اند. با این حال، اصطلاح «فرهنگ سیاسی» برای اولین بار در سال ۱۹۵۶ توسط گابریل آلموند<sup>[۷]</sup> به کار برده شد و امکان استفاده از چارچوب‌های مفهومی رایج در انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی را فراهم‌ساخت (علم، ۱۳۸۷: ۵۷). اندیشمندان زیادی در مورد فرهنگ سیاسی اندیشه‌ورزی نموده و هریک از رویکردی به آن پرداخته‌اند که در ذیل به بررسی برخی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این حوزه می‌پردازیم. مفهوم «فرهنگ سیاسی» به معنا و مفهوم جدید، در واقع مرهون نظریات گابریل آلموند بود (د سیلوا و دیگران، ۲۰۱۶: ۱-۱۰). آلموند، مواضع ذهنی و جهت‌گیری‌های افراد نسبت به سیاست و نظام سیاسی را به عنوان فرهنگ سیاسی قلمداد می‌کند. از دیدگاه وی، هر نظام سیاسی دربرگیرنده یک الگوی خاص از این جهت‌گیری‌ها نسبت به کنش‌های سیاسی است؛ یعنی در هر نظام سیاسی یک قلمرو ذهنی سازمان‌یافته در باب سیاست وجود دارد که به جامعه، ترکیب نهادها و اتکای اجتماع بر افعال فردی معنی می‌دهد (آلموند، ۱۹۹۰: ۱۳۸). در نگاه آلموند، فرهنگ سیاسی بیان‌گر ویژگی‌ها، احساسات، باورها و شناخت مجموعه‌ای از افراد یک ملت درباره سیاست و نظام سیاسی است که در طول تاریخ و در فرایند جامعه‌پذیری از طریق خانواده، مدرسه، شغل، گروه‌های مذهبی، انجمن‌های داوطلبانه احزاب سیاسی و حتی نهادهای دولتی انجام می‌گیرد و از طریق تجربیات ناخواسته در طول زندگی، جهت‌گیری‌های سیاسی شهروندان را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. همچنین وربا<sup>[۸]</sup>، فرهنگ سیاسی را عبارت از نظام تجربی، نمادهای معنی‌دار و ارزش‌هایی

می‌داند که معرف کیفیت انجام اقدام سیاسی هستند (آلموند و وربا، ۱۹۶۳: ۵۳۲). وی، با تعریف فرهنگ سیاسی به عنوان «نظام کنترل مرتبط با اعتقادات افراد»، فرهنگ سیاسی را از فرهنگ عمومی در سطح تحلیل جدا می‌کند و معتقد است که باورهای تجربی، نمادهای عاطفی و ارزش‌های اساسی افراد نقش مهمی در ساختن فرهنگ سیاسی دارند (چیکوت، ۱۳۷۷: ۳۴۷).

به طور کلی، آلموند و وربا، جهت‌گیری‌های ارزشی، شناختی و احساسی افراد نسبت به سیاست را به عنوان فرهنگ سیاسی تلقی می‌کنند و فرهنگ سیاسی را شامل مجموعه‌ای از باورها، ارزش‌ها، احساسات و دانش‌ها نسبت به پدیده‌های سیاسی می‌دانند. آن‌ها به این نتیجه رسیدند که باورها، ارزش‌ها، احساسات و اطلاعات سیاسی افراد نحوه مشارکت آنان را در زندگی سیاسی تعیین می‌کند و می‌تواند به عنوان شاخصی معتبر در توسعه سیاسی جوامع در نظر گرفته شود. آلموند و وربا، بر اساس همین جهت‌گیری‌های ذهنی نسبت به سیاست و تأثیر آن بر نحوه مشارکت شهروندان یک جامعه در نظام سیاسی، فرهنگ سیاسی را به سه نوع فرهنگ سیاسی محدود<sup>[۹]</sup>، تبعی<sup>[۱۰]</sup> و مشارکتی<sup>[۱۱]</sup> تقسیم می‌کنند. افراد متعلق به فرهنگ سیاسی محدود، بیش‌تر خود را وابسته به اجتماعات کوچک و محلی، روستا و قبیله می‌دانند و هیچ نوع مشارکتی در نظام سیاسی ندارند. افراد متعلق به فرهنگ سیاسی تبعی، هر چند ممکن است نسبت به نظام سیاسی آگاهی داشته باشند، اما نقشی مطیعانه و منفعلانه دارند؛ ولی شهروندان دارای فرهنگ سیاسی مشارکتی، تلقی روشنی از اجزای نظام سیاسی دارند و نقش فعالی را در جریان امور سیاسی ایفا می‌کنند، این‌گونه افراد در کل نظام سیاسی، یعنی هم در فرایندهای دروندادی و هم فرایندهای بروندادی شرکت می‌کنند (چیکوت، ۱۳۷۷: ۳۴۵ و ۳۴۶).

یکی دیگر از صاحب‌نظران فرهنگ سیاسی الازار<sup>[۱۳]</sup> است. از دید وی، فرهنگ سیاسی الگوی ویژه‌ای از جهت‌گیری به کنش سیاسی است که در هر نظام سیاسی نهادینه شده است (الازار، ۱۹۶۶: ۷۸). این الگو، تعیین می‌کند که دولت و سیاستمداران چگونه عمل کنند. از نظر وی، جهت‌گیری افراد به نظام سیاسی، چگونگی عملکرد دولت و مقامات حکومتی و ارزش‌های مذهبی و قومی در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی شهروندان مؤثر است. وی، معتقد است که به دلیل تأثیرپذیری فرهنگ سیاسی از متغیرهای مختلف در یک جامعه، فرهنگ سیاسی یکنواختی وجود ندارد؛ بلکه با توجه به تفاوت‌های تاریخی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، جغرافیایی و قومی فرهنگ سیاسی از منطقه‌ای به منطقه‌ای دیگر متفاوت است. با همین نگاه، به نظر او در آمریکا سه نوع فرهنگ سیاسی وجود دارد: فرهنگ سیاسی اخلاق‌گرا<sup>[۱۴]</sup>، فردگرا<sup>[۱۵]</sup> و سنت‌گرا<sup>[۱۶]</sup>. معیار سنجش دولت توسط اخلاق‌گرایان، تعهد دولت به رفاه اجتماعی و توجه آن به تولید و عرضه کالاهایی است که نفع عموم را در پی دارد. برخلاف اخلاق‌گرایان، فردگرایان تمرکز بیشتری روی نگرانی‌ها و حرفه افراد دارند تا دخالت جامعه در سیاست را محدود کنند. فرهنگ سیاسی سنت‌گرا نیز یک ساختار نخبه‌گرا است که سعی می‌کند نظم اجتماعی موجود را حفظ کند (زولیک، ۲۰۰۰: ۳۴).

روزنبام<sup>[۱۶]</sup>، به عنوان یکی دیگر از صاحب‌نظران این حوزه، فرهنگ سیاسی را به عنوان جهت‌گیری‌های ذهنی نسبت به مسائل سیاسی تعریف می‌کند (روزنبام، ۱۹۷۵: ۳۷). وی مانند آلموند، وربا و الازار، برداشت‌های ذهنی و تمایلات شهروندان نسبت به امور سیاسی را به عنوان فرهنگ سیاسی تلقی می‌نماید، ولی تعاریف آنان را با این استدلال ناکامل می‌داند که به طور دقیق مشخص نمی‌کنند

که این جهت‌گیری‌های ذهنی دقیقاً حاوی چه چیزهایی هستند. از نظر وی، فرهنگ سیاسی در دو سطح باید تعریف شود: در سطح فردی و در سطح سیستمی. در سطح فردی، با رویکردی روان‌شناختی، فرهنگ سیاسی، جهت‌گیری‌های ذهنی، احساسات و افکار افراد نسبت به نظام سیاسی به اضافه نمادها، نهادها و قواعد بنیادین تشکیل‌دهنده جامعه و واکنش نسبت به آن‌ها را شامل می‌شود؛ اما در سطح سیستمی، فرهنگ سیاسی عبارت است از جهت‌گیری‌های ذهنی جمعی مردم، نسبت به عناصر و مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده نظام سیاسی و چگونگی قضاوت و ارزیابی آن‌ها در مورد نهادها و مقام‌های سیاسی. او همانند الازار معتقد است که یک الگوی واحد و جامع از فرهنگ سیاسی در هیچ جامعه‌ای یافت نمی‌شود و گروه‌های اجتماعی - اقتصادی مختلف دارای الگوهای متفاوتی از فرهنگ سیاسی هستند. بر همین مبنا، وی دو الگو را برای فرهنگ سیاسی معرفی می‌کند: فرهنگ سیاسی منسجم و غیر منسجم (همان، ۴ و ۲۰).

یکی دیگر از صاحب‌نظران فرهنگ سیاسی اینگلهارت<sup>[۱۷]</sup> است. از نظر اینگلهارت، فرهنگ سیاسی عبارت است از نظامی از ارزش‌ها، نگرش‌ها و دانش‌های سیاسی درباره نظام سیاسی کشور که مردم بر پایه آن به ارزیابی و داوری درباره امور سیاسی خویش می‌پردازند و فعالیت‌های سیاسی خود را براساس آن معنا می‌کنند (پناهی و کردی، ۱۳۸۹: ۱۵). موضوع اصلی اینگلهارت در رابطه با فرهنگ سیاسی، «ارزش‌های ابراز وجود»<sup>[۱۸]</sup> یا «ارزش‌های رهاپنده»<sup>[۱۹]</sup> است. وی، ارزش‌های ابراز وجود یا رهاپنده را به عنوان گونه‌ای از فرهنگ سیاسی که مستعد دموکراسی است در نظر گرفته می‌گیرد. به نظر او، اصلی‌ترین عامل گذار به دموکراسی در کشورهای غیردموکراتیک و تحکیم آن در



کشورهای دموکراتیک، رشد ارزش‌های ابراز وجود است که در فرایند توسعه اقتصادی رخ رشد می‌کنند. این ارزش‌ها، شامل شاخص‌های استقلال، ارزش‌های فرامادی‌گرایانه، نگرش به برابری جنسیتی و دموکراسی است. ارزش‌های ابراز وجود، دربردارنده تأکید فرامادی‌گرایانه بر آزادی فردی و سیاسی، فعالیت‌های معترضانه شهروندان، تساهل نسبت به آزادی دیگران و تأکید بر رفاه ذهنی هستند که در زندگی منعکس می‌شود (اینگلهارت، ۲۰۱۰: ۱۳۲).

اینگلهارت در کل توسعه اقتصادی - اجتماعی را زمینه‌ای برای گذار تدریجی از ارزش‌های معطوف به بقاء به ارزش‌های معطوف به ابراز وجود می‌داند و معتقد است که، توسعه اقتصادی تغییرات تدریجی فرهنگی را موجب می‌شود و باعث می‌شود که توده مردم به طور فزاینده‌ای خواهان نهادهای دموکراتیک گردند و از دموکراسی حمایت بیشتری کنند (اینگلهارت، ۲۰۰۰: ۹۵). بر همین اساس، وی معتقد است که فرهنگ سیاسی طیفی از اقتدارگرا تا دموکراتیک را شامل می‌شود. فرهنگ سیاسی دموکراتیک دارای دو شاخص ارزش‌های عقلانی و ارزش‌های ابراز وجود و فرهنگ سیاسی اقتدارگرا دارای دو شاخص ارزش‌های سنتی و ارزش‌های بقاست.

آخرین نظریه‌پردازی که در این بخش به آن اشاره می‌کنیم مارک تسلر<sup>[۲۰]</sup> است. وی، فرهنگ سیاسی را شامل جنبه‌های شناختی و رفتاری شهروندان و مردمان عادی می‌داند. به نظر او، جنبه شناختی شامل دو متغیر «اعتقاد به برابری جنسیتی<sup>[۲۱]</sup>» و «مدارای سیاسی<sup>[۲۲]</sup>» است؛ جنبه رفتاری نیز شامل متغیرهای «اعتماد سیاسی<sup>[۲۳]</sup>»، «مشارکت مدنی<sup>[۲۴]</sup>»، «علاقه سیاسی<sup>[۲۵]</sup>» و «دانش سیاسی<sup>[۲۶]</sup>» می‌شود. او، متغیرهای شناختی را با عنوان «تکثرگرایی سیاسی<sup>[۲۷]</sup>» و متغیرهای رفتاری را با عنوان «درگیری عملی در سیاست<sup>[۲۸]</sup>» مقوله‌بندی می‌کند

(تسلر، ۲۰۱۱: ۲۷۰). از نظر تسلر، فرهنگ سیاسی دموکراتیک نیاز به حمایت گسترده عموم مردم یک جامعه از برابری جنسیتی، بردباری و شکیبایی نسبت به دیدگاه‌های مخالف، وجود اعتماد میان شهروندان، مشارکت مدنی، علاقه سیاسی و دانش سیاسی دارد. وی، با لحاظ نمودن معیارهای شناختی و رفتاری شهروندان عادی و با توجه به مؤلفه‌های فوق، فرهنگ سیاسی در جوامع را به چهار نوع دموکراتیک<sup>[۲۹]</sup>، بی‌تفاوت<sup>[۳۰]</sup>، عمل‌گرا<sup>[۳۱]</sup> و محدود<sup>[۳۲]</sup> تقسیم می‌کند. تسلر، با تلفیق آراء متفکران قبلی از جمله آلموند و وربا، پاتنام و الازار، نگاهی جامع‌تر به فرهنگ سیاسی دارد. او، مانند الازار فرهنگ سیاسی را به صورت همگون و منسجم بررسی نمی‌کند، بلکه قائل به وجود فرهنگ‌های سیاسی گوناگون در جوامع مختلف است.

با توجه به نظریات مذکور، متوجه می‌شویم که به طور کلی مفهوم فرهنگ سیاسی از دو مؤلفه فرهنگ و سیاست تشکیل شده است؛ اما در ضمن وجود وجوه مشترک با این دو مفهوم، تفاوت‌هایی با آنان دارد. فرهنگ سیاسی از این جهت از فرهنگ عمومی متمایز می‌شود که بیشتر بر احساسات، دانش و رفتارهای مردم نسبت به کارکرد قدرت و اقتدار تأکید دارد. تفاوت آن با سیاست نیز در این است که قواعد بنیادین را برای توزیع ارزش‌هایی وضع می‌کند که مربوط به قدرت سیاسی هستند و به توزیع خود ارزش‌ها نمی‌پردازد بلکه، تصورات و اعتقادات مشترکی که بنیادهای اصلی زندگی سیاسی یک کشور هستند، را تعیین می‌کند. بر این اساس، فرهنگ سیاسی نقطه تلاقی فرهنگ و سیاست است و میان این دو، رابطه برقرار می‌کند. حال بر مبنای تعاریف نظریه‌پردازان فوق، مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱. تمایلات شناختی، تحلیلی و احساسی نسبت به پدیده‌های سیاسی ۲. مجموعه

جهت‌گیری‌های اعضای یک جامعه نسبت به نظام سیاسی، نخبگان سیاسی و قدرت سیاسی ۳. بخشی از فرهنگ عمومی جامعه که معطوف به سیاست است. ۴. عقاید، ارزش‌ها، هنجارها و نمادهایی که سیاسی هستند. ۵. دانش، رفتار و اعمال سیاسی شهروندان. ۶. فعالیت‌های روزمره و عادی سیاسی شهروندان. ۷. الگوی ویژه‌ای از جهت‌گیری که شهروندان به کنش سیاسی دارند. ۸. فرایند معنادهی و جهت‌دهی به کنش‌های سیاسی. ۹. طرز تلقی افراد از نظام سیاسی و شیوه برخورد با آن ۱۰. مجموعه‌ای از نگرش‌ها، باورها و احساساتی است که به فرایند سیاسی معنا و نظم می‌بخشد.

در نهایت با توجه به ویژگی‌ها و تعاریف مذکور، فرهنگ سیاسی را می‌توان به شرح زیر تعریف کرد:

«مجموعه‌ای از آگاهی، عقاید، ارزش‌ها، هنجارها، نمادها و رفتارهای گروهی از افراد که در بستر تاریخ و زندگی اجتماعی آنان شکل گرفته و معطوف به سیاست و نظام سیاسی است.»

### چارچوب مفهومی

یکی از اندیشمندانی که می‌توان از نظریات وی برای بررسی تأثیر فرهنگ سیاسی بر توسعه سیاسی استفاده کرد، لوسین پای<sup>۱۳۳</sup> است. تلاش لوسین پای تحقیق درباره فرهنگ سیاسی و رابطه آن با توسعه سیاسی است. وی چگونگی تأثیر فرهنگ سیاسی بر توسعه سیاسی را بررسی کرده و معتقد است که فهم چگونگی تغییر و توسعه سیاسی مستلزم توجه به بعد فرهنگی جامعه است (پای، ۱۳۷۰: ۳۷). پای، تکامل تاریخی، جامعه‌پذیری سیاسی و تجارب فرهنگی افراد را در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی مؤثر می‌داند و فرهنگ سیاسی را به عنوان مجموعه‌ای از نگرش‌ها، اعتقادات و احساساتی تعریف می‌کند که به

روند سیاسی نظم و معنا می‌دهد و اصول و قواعد تعیین‌کننده حاکم بر رفتار و نظام سیاسی را مشخص می‌کند (همان، ۱۰). بدین ترتیب، فرهنگ سیاسی از نظر پای، بیانگر و نشان‌دهنده طرز تلقی‌ها، باورها و رفتار طبقات و اقشار گوناگون اجتماعی نسبت به قدرت و سیاست است. نظام‌های سیاسی گوناگون در بستر این جهت‌گیری‌های اعتقادی و احساسی عمل می‌کنند و بر اساس گوناگونی در فرهنگ‌های سیاسی، از هم متمایز می‌گردند. هماهنگی میان فرهنگ سیاسی و نظام سیاسی ثبات سیاسی و عدم هماهنگی بی‌ثباتی را به دنبال خواهد داشت. از نظر پای، علاوه بر رویدادهای تاریخی، ساختارهای سیاسی نیز در شکل‌دهی به فرهنگ سیاسی مؤثر هستند و علایق و ارزش‌های سیاسی را تحت تأثیر قرار می‌دهند؛ در سطح خرد نیز، جامعه‌پذیری سیاسی در طول زندگی جمعی افراد که از طریق نهادهای اجتماعی مانند خانواده، مدرسه و رسانه‌های اجتماعی صورت می‌گیرد، بر علایق و سلیق سیاسی افراد مؤثر است.

پای، معتقد است که فرهنگ سیاسی طبیعتاً چندپاره است و از نقطه نظر شهروندی و نقش آن‌ها در سیاست‌گذاری، در تمام نظام‌های سیاسی حداقل دو فرهنگ سیاسی وجود دارد: یکی فرهنگ سیاسی نخبگان و دیگری فرهنگ سیاسی توده‌ها. در جوامع پیشرفته، به فرهنگ سیاسی توده توجه می‌شود؛ زیرا برای حفظ سطح توسعه‌یافتگی اهمیت دارد، در حالی که در جوامع توسعه‌نیافته، فرهنگ سیاسی متوجه نخبگان می‌شود، زیرا برای شروع توسعه اهمیت بسیار دارد (همان، ۴۵-۴۶). از نظر پای، ارزش‌های اساسی «اعتماد در مقابل عدم‌اعتماد و بدگمانی»، «سلسله‌مراتب در مقابل برابری»، «آزادی در مقابل اجبار» و «وفاداری و وفای در مقابل عدم وفاداری»،

تعیین کننده تفاوت میان فرهنگ سیاسی نخبگان و توده است. ترکیب این چهار ارزش، بخش زیادی از ویژگی‌های خاص مربوط به فرآیندهای توسعه سیاسی در هر کشور را ارائه می‌دهد. به باور او، فرهنگ سیاسی نخبگان با امتیازات، احساسات و الگوهای رفتاری کسانی سروکار دارد که در درون نظام سیاسی بوده و نقش فعالی داشته و بر برون‌دادهای نظام تأثیری مستقیم دارند. فرهنگ سیاسی توده، نیز از ایستارها و سمت‌گیری‌های مردم (به عنوان یک کل) در قبال سیاست تشکیل می‌شود که برون‌دادهای نظام را به شکل مهمی در کنترل خود ندارند (زارعی، ۱۳۸۸ : ۱۲۱). نظریه پای در مورد فرهنگ سیاسی از این جهت که فرهنگ سیاسی را عبارت از جهت‌گیری‌های اعتقادی و عاطفی افراد که به زندگی سیاسی آنان معنا می‌دهند و به عنوان الگویی چگونگی برخورد آنان با نظام سیاسی را مشخص می‌کند، همانند آلموند و وربا است؛ اما از این جهت از آنان متمایز می‌گردد که، فرهنگ سیاسی را به صورت منسجم و همگون نمی‌بیند و قائل به وجود چندین نوع فرهنگ سیاسی است؛ زیرا معتقد است که فرهنگ سیاسی نخبگان با فرهنگ سیاسی توده مردم متفاوت است و حتی، در سطح توده‌ها نیز قائل به وجود چند نوع فرهنگ سیاسی است و بر این نظر است که، ممکن است هر یک از گروه‌بندی‌های اجتماعی (مانند طبقه، منطقه و قومیت)، فرهنگ سیاسی خاص خود را داشته باشند.

علاوه بر نظریه پای در مورد تأثیر فرهنگ سیاسی بر فرایند دموکراسی و توسعه سیاسی، پژوهش حاضر از گونه‌شناسی مارک تسلر در مورد فرهنگ سیاسی برای شناسایی نوع فرهنگ سیاسی کشورهای حاکم بر کردستان استفاده می‌کند. تسلر، با لحاظ نمودن معیارهای شناختی و رفتاری شهروندان عادی و با توجه به عناصر مدارای سیاسی، حمایت

از برابری جنسیتی، علائق سیاسی، دانش سیاسی، مشارکت مدنی و اعتماد بین فردی، فرهنگ سیاسی جوامع مختلف را به چهار نوع تقسیم می‌کند:

**۱** فرهنگ سیاسی دموکراتیک: در این نوع از فرهنگ سیاسی، افراد عقاید سیاسی متنوع را تحمل می‌کنند، از برابری جنسیتی حمایت و نسبت به سیاست علاقه و شناخت دارند، در زندگی مدنی و جمعی مشارکت نموده و به شهروندان اعتماد دارند.

**۲** فرهنگ سیاسی بی تفاوت: در این نوع از فرهنگ سیاسی، افراد عقاید سیاسی متنوع را تحمل و از برابری جنسیتی حمایت می‌کنند، اما نسبت به سیاست علاقه و شناخت ندارند، در زندگی مدنی و جمعی مشارکت نمی‌کنند و به شهروندان اعتماد ندارند. این افراد به امور سیاسی یا رفتار دیگران اهمیتی نمی‌دهند.

**۳** فرهنگ سیاسی عمل‌گرا: در این نوع از فرهنگ سیاسی، افراد عقاید سیاسی متنوع را تحمل نمی‌کنند، از برابری جنسیتی حمایت نمی‌کنند، اما نسبت به سیاست علاقه‌مندند و در مورد سیاست دانش کافی دارند و در زندگی مدنی و جمعی مشارکت نموده و به شهروندان اعتماد دارند، این افراد خود را با زندگی سیاسی و اجتماعی وفق می‌دهند، اما با افکار آلترناتیو، مزیت‌ها و سبک زندگی آنان میانه خوبی ندارند.

**۴** فرهنگ سیاسی محدود: در این نوع از فرهنگ سیاسی، افراد عقاید سیاسی متنوع و مخالف را تحمل نمی‌کنند، از برابری جنسیتی حمایت نمی‌کنند، شناخت و علاقه‌ای نسبت به سیاست ندارند، در زندگی مدنی و جمعی مشارکت نمی‌کنند و به شهروندان اعتماد ندارند (تسلر و گانو، ۲۰۰۹: ۱۹۷-۲۰۷).

بدین ترتیب، شاکله چارچوب مفهومی پژوهش را ترکیبی از نظریه پای در مورد تأثیر فرهنگ سیاسی بر توسعه سیاسی و گونه‌شناسی تسلر از فرهنگ سیاسی تشکیل می‌دهد.

## روش‌شناسی

نمونه‌گیری هدفمند انتخاب و سعی می‌شود از طریق مقایسه آن‌ها با هم و با کشورهای کانادا، استرالیا، سوئیس و آلمان به عنوان کشورهای دارای نظام سیاسی فدرال که تجربه موفق‌تری در زمینه دموکراسی داشته‌اند، چگونگی تأثیرگذاری فرهنگ سیاسی بر نظام سیاسی و فرایند توسعه سیاسی آن‌ها بررسی شود. محدوده زمانی مطالعه سال ۲۰۲۰ و ابزار گردآوری اطلاعات، مطالعه کتابخانه‌ای و اسنادی شامل گزارش‌های سازمان‌های بین‌المللی معتبر، کتاب‌ها و مقالات تخصصی است. داده‌ها به دلیل اینکه متعلق به منابع موثق و سازمان‌ها و مؤسسات بین‌المللی معتبر هستند، از روایی و اعتبار برخوردار هستند.

## تحلیل یافته‌ها

یکی از شاخص‌های معتبر که می‌توان از طریق آن وضعیت دموکراسی و فرهنگ سیاسی جوامع مختلف را درک کرد، شاخص

مقاله حاضر با توجه به موضوع پژوهش، از روش مقایسه‌ای<sup>[۳۴]</sup> با رویکرد توصیفی-تحلیلی بهره می‌گیرد. روش پژوهش مقایسه‌ای، یکی از منابع معرفتی است که «برای مطالعه تنوع؛ یعنی الگوهای شباهت‌ها و تفاوت‌ها» به کار می‌رود (راگین<sup>[۳۵]</sup>، ۱۹۹۴: ۱۰۶). تحلیل تطبیقی به معنای توصیف و تبیین مشابَهت‌ها و تفاوت‌های شرایط یا پیامدها در بین واحدهای اجتماعی بزرگ مقیاس مناطق، ملت‌ها، جوامع و فرهنگ‌هاست. این تعریف بازتاب سنت‌هایی چون تحلیل بین‌فرهنگی در مردم‌شناسی، تحلیل بین‌جامعه‌ای در جامعه‌شناسی، تحلیل بین‌کشوری در علوم سیاسی، تحلیل تاریخی تطبیقی در تاریخ و تحلیل روانشناسی تطبیقی در روان‌شناسی است (Smelser, 2003: 645). واحد مطالعه در این پژوهش، چهار کشور ایران، عراق، ترکیه و سوریه است که از طریق روش

جدول شماره (۱):

وضعیت چهار کشور دموکراتیک فدرال جهان از نظر شاخص مردم‌سالاری در سال ۲۰۲۰

کشور	رتبه	شبهه انتخابات و تکرارگرایی	عملکرد حکومت	مشارکت سیاسی	فرهنگ سیاسی	آزادی‌های شهروندی	جمع امتیاز	نوع حکومت
کانادا	۵	۹/۵۸	۸/۹۳	۸/۸۹	۹/۳۸	۹/۴۱	۹/۲۴	دموکراسی کامل
استرالیا	۹	۱۰	۸/۵۷	۷/۷۸	۸/۷۵	۹/۷۱	۸/۹۶	دموکراسی کامل
سوئیس	۱۲	۹/۵۸	۸/۵۷	۷/۷۸	۹/۳۸	۸/۸۲	۸/۸۳	دموکراسی کامل
آلمان	۱۴	۹/۵۸	۸/۲۱	۸/۳۳	۸/۱۳	۹/۱۲	۸/۶۷	دموکراسی کامل

منبع: (The Economist, 2020)





مردم‌سالاری<sup>[۳۶]</sup> است. شاخص مردم‌سالاری، نتایج تحقیقات سالیانه واحد اطلاعات اکونومیست درباره وضعیت مردم‌سالاری در ۱۶۷ کشور جهان است. این شاخص بر اساس ۶۰ شاخص جزئی در پنج شاخص اصلی شامل شیوه انتخابات و تکثیرگرایی<sup>[۳۷]</sup>، عملکرد حکومت<sup>[۳۸]</sup>، مشارکت سیاسی<sup>[۳۹]</sup>، فرهنگ سیاسی<sup>[۴۰]</sup> و آزادی‌های مدنی<sup>[۴۱]</sup> از نمره صفر تا یک می‌باشد. این فهرست، کشورها را بر اساس وضعیت دموکراسی از بهترین وضعیت تا وخیم‌ترین وضعیت به چهار نوع دموکراسی کامل، دموکراسی ناقص، شرایط بینابینی (حکومت‌های ترکیبی) و حکومت‌های استبدادی (اقتدارگرا) تقسیم می‌کند (The Economist, 2020). از طریق این شاخص می‌توان نوع فرهنگ سیاسی و ارتباط آن با نوع نظام سیاسی را مشاهده و از طریق مقایسه کشورهای مختلف با هم، چگونگی روند توسعه سیاسی در جوامع مختلف را درک و تحلیل کرد.

با توجه با این که تأکید اصلی این مقاله بر چهار کشور ایران، عراق، ترکیه و سوریه است، در این بخش وضعیت هر یک از این کشورها از نظر شاخص‌های مردم‌سالاری با تأکید بر فرهنگ سیاسی آن‌ها تحلیل و از طریق مقایسه با چهار کشور فدرال جهان که تجربه موفقی در توسعه سیاسی و دموکراسی داشته‌اند، بررسی می‌گردد. وضعیت چهار کشور منتخب فدرال جهان از نظر شاخص مردم‌سالاری در سال ۲۰۲۰ به شرح زیر است که در جدول شماره (۱) نشان داده شده است. وضعیت این کشورها در هر یک از شاخص‌های اصلی نشان می‌دهد که بین میزان شاخص فرهنگ سیاسی و نظام سیاسی آن‌ها رابطه مستقیمی وجود دارد؛ چنانچه کشورهای کانادا، استرالیا، سوئیس و آلمان که نمره فرهنگ سیاسی آن در سطح بالایی (هریک به ترتیب ۳۸/۹، ۷۵/۸، ۳۸/۹)

و ۱۳/۸) است، مردم آن‌ها متساهل و نمره کثرت‌گرایی آن‌ها بیشتر از ۹ است؛ علاوه بر آن، مشارکت سیاسی مردم آن‌ها بالا، آزادی‌های شهروندی بسیار زیاد و نوع نظام سیاسی آن‌ها دموکراتیک است. در ضمن، به دلیل تفاوت در میزان شاخص فرهنگ سیاسی میان این کشورها در میزان دموکراسی تفاوت وجود دارد؛ به عبارتی دیگر میزان دموکراسی هر یک از این جوامع متناسب با سطح فرهنگ سیاسی آن‌هاست. مثلاً، کشور کانادا با نمره فرهنگ سیاسی ۳۸/۹ میزان مردم‌سالاری آن ۲۴/۹ است، اما کشور آلمان با نمره فرهنگ سیاسی ۱۳/۸ دارای میزان دموکراسی ۶۷/۸ می‌باشد و این نشان می‌دهد که با افت نمره فرهنگ سیاسی کشورها، میزان دموکراسی آن‌ها نیز پایین می‌آید. بنابراین، نوع حکومت و درجه دموکراسی در هر کشوری از نوع و میزان فرهنگ سیاسی آن تبعیت می‌کند.

با توجه به اینکه هدف اصلی این پژوهش، تحلیل وضعیت فرهنگ سیاسی کشورهای ترکیه، عراق، ایران و سوریه و بررسی تأثیر آن بر نظام سیاسی این کشورهاست، لازم است وضعیت آن‌ها به لحاظ شاخص مردم‌سالاری نشان داده شود. از سویی با انطباق نمره فرهنگ سیاسی این کشورها با نوع حکومتشان و از طریق مقایسه با کشورهای دموکراتیک، دلیل توسعه نیافتگی سیاسی آن‌ها درک و توصیف گردد. وضعیت کشورهای مورد مطالعه از نظر شاخص‌های پنجگانه مردم‌سالاری در سال ۲۰۲۰ در جدول شماره (۲) نشان داده شده است.

همچنان که مشاهده می‌شود، در کشورهای ترکیه، عراق، ایران و سوریه که نمره فرهنگ سیاسی آن‌ها در سطح پایین‌تری قرار دارد، کثرت‌گرایی پایین است. در میان آن‌ها، کشورهایی که نمره فرهنگ سیاسی آن‌ها وضعیت بهتری دارد، از نظر کثرت‌گرایی و میزان مشارکت سیاسی وضعیت بهتری

جدول شماره (۱):  
وضعیت چهار کشور دموکراتیک فدرال جهان از نظر شاخص مردم‌سالاری  
در سال ۲۰۲۰

کشور	رتبه	شبهه انتخابات و تکثیرگرایی	عملکرد حکومت	مشارکت سیاسی	فرهنگ سیاسی	آزادی‌های شهروندی	جمع امتیاز	نوع حکومت
ترکیه	۱۰۴	۳/۵۰	۵/۳۶	۵/۵۶	۵/۶۳	۲/۳۵	۴/۴۸	رژیم ترکیبی
عراق	۱۱۸	۵/۲۵	۰	۶/۶۷	۵	۱/۱۸	۳/۶۲	نظام اقتدارگرا
ایران	۱۵۲	۰	۲/۵۰	۳/۸۹	۳/۱۳	۱/۴۷	۲/۲۰	نظام اقتدارگرا
سوریه	۱۶۴	۰	۰	۲/۷۸	۴/۳۸	۰	۱/۴۳	نظام اقتدارگرا

منبع: (The Economist, 2020)

دارند. چنانچه دو کشور ترکیه و عراق که نمره فرهنگ سیاسی آن‌ها به ترتیب ۶۳/۵ و ۵ است، با نمره کثرت‌گرایی ۵۰/۳ و ۲۵/۵ وضعیت نسبتاً بهتری از ایران و سوریه که نمره آنها (۰) است دارند. همچنین کشور ترکیه که نمره فرهنگ سیاسی آن در حد متوسطی (۶۳/۵) قرار دارد، نظام سیاسی ترکیبی دارد، یعنی ویژگی‌های نظام‌های سیاسی دموکراتیک و اقتدارگرا را توأمان دارد، البته این به معنای آن نیست که ترکیه از نظر سیاسی توسعه یافته است، بلکه هنوز فاصله زیادی با دموکراسی دارد. ولی این حاکی از آن است که تغییرات در فرهنگ سیاسی ترکیه تا حدی بر روند توسعه سیاسی مؤثر بوده است. حال آن که دو کشور ایران و سوریه که نمره فرهنگ سیاسی آن‌ها کم (۱۳/۳ و ۳۸/۴) است، از نظر سایر شاخص‌ها نیز در سطح بسیار پایینی قرار دارند و جزء نظام‌های اقتدارگرا محسوب می‌شوند.

علاوه بر آن، اگر فرهنگ و نوع نظام سیاسی کشور کانادا با رتبه ۵ شاخص مردم‌سالاری در جهان (به عنوان اولین کشور دارای حکومت فدرال از نظر مردم‌سالاری) را با کشور ترکیه با رتبه ۱۰۴ (به عنوان اولین کشور از گروه کشورهای مورد مطالعه) مقایسه کنیم، متوجه می‌شویم که نظام سیاسی آن‌ها با سطح فرهنگ سیاسی آن‌ها قرابت زیادی دارد؛ چنانچه کشور کانادا با فرهنگ سیاسی ۳۸/۹ دارای نمره مردم‌سالاری ۲۴/۹ و نظام سیاسی دموکراتیک کامل است. حال آن که کشور ترکیه با میزان فرهنگ سیاسی ۶۳/۵ دارای نمره ۴۸/۴ از نظر مردم‌سالاری و نظام سیاسی ترکیبی است.

از سویی دیگر این مقایسه و انطباق در

دارند. چنانچه دو کشور ترکیه و عراق که نمره فرهنگ سیاسی آن‌ها به ترتیب ۶۳/۵ و ۵ است، با نمره کثرت‌گرایی ۵۰/۳ و ۲۵/۵ وضعیت نسبتاً بهتری از ایران و سوریه که نمره آنها (۰) است دارند. همچنین کشور ترکیه که نمره فرهنگ سیاسی آن در حد متوسطی (۶۳/۵) قرار دارد، نظام سیاسی ترکیبی دارد، یعنی ویژگی‌های نظام‌های سیاسی دموکراتیک و اقتدارگرا را توأمان دارد، البته این به معنای آن نیست که ترکیه از نظر سیاسی توسعه یافته است، بلکه هنوز فاصله زیادی با دموکراسی دارد. ولی این حاکی از آن است که تغییرات در فرهنگ سیاسی ترکیه تا حدی بر روند توسعه سیاسی مؤثر بوده است. حال آن که دو کشور ایران و سوریه که نمره فرهنگ سیاسی آن‌ها کم (۱۳/۳ و ۳۸/۴) است، از نظر سایر شاخص‌ها نیز در

مورد کشورهای انتهای شاخص مردم‌سالاری در هر دو گروه نیز صادق است؛ زیرا کشور آلمان به عنوان چهارمین کشور دارای نظام فدرال از نظر مردم‌سالاری با فرهنگ سیاسی ۱۳/۸ دارای نمره کل ۶۷/۸ در شاخص مردم‌سالاری و از کانادا به عنوان کشور اول این گروه کمتر دموکراتیک است. کشور سوریه نیز به عنوان چهارمین کشور از گروه کشورهای مورد مطالعه، دارای نمره کل ۴۳/۱ و بیشتر از ترکیه به عنوان اولین کشور گروه کشورهای مورد مطالعه اقتدارگراتر است. این قرابت میان نمره فرهنگ سیاسی و مردم‌سالاری کشورهای ابتدا و انتهای جدول شاخص مردم‌سالاری حاکی از وجود رابطه میان فرهنگ سیاسی کشورها و نوع نظام سیاسی آنهاست. با این وصف، می‌توان گفت که شکل نظام سیاسی و فرایند توسعه سیاسی بر فرهنگ سیاسی جوامع مختلف منطبق است؛ به عبارتی دیگر فرهنگ سیاسی شکل نظام سیاسی و فرایند دموکراسی در هر جامعه‌ای را تعیین می‌کند؛ اما این بخشی از واقعیت فرهنگ سیاسی در هر جامعه‌ای را نشان می‌دهد، چون فرهنگ سیاسی به یک میزان مساوی در جامعه پخش نشده و گروه‌ها، اقشار، طبقات و ملت‌های گوناگون دارای فرهنگ یکسان و همگونی نیستند، بلکه به دلیل عوامل مختلف مذهبی، تاریخی، اقتصادی و اجتماعی هر یک دارای جهت‌گیری‌های خاص خودشان هستند. چیزی که در مورد فرهنگ سیاسی کشورهای ترکیه، عراق، ایران و سوریه حائز اهمیت است و اغلب مورد غفلت واقع شده این است که با وجود اشتراکاتی در فرهنگ سیاسی تمام ساکنان این کشورها، فرهنگ سیاسی آنها تفاوت‌هایی با هم دارد. مهم‌تر این که، میان فرهنگ سیاسی ملت حاکم و ملت‌های تحت سلطه تفاوت چشمگیری وجود دارد و این مسئله تأثیر زیادی بر نظام سیاسی این کشورها از خود برجای گذاشته است. فرهنگ

سیاسی ملت‌های ترک، فارس و عرب به عنوان ملل حاکم بر کشورهای ترکیه، ایران، عراق و سوریه به دلیل این که در صد سال اخیر ذینفع اصلی در این همزیستی نامسالمت‌آمیز بوده و همچنین، به دلیل فرهنگ سلطه‌گر آنها که در اثر جامعه‌پذیری سیاسی در بستر اندیشه خود برتر بینانه آنها مدام تولید و بازتولید شده، بسیار اقتدارگرایانه و تمرکزگرایانه است. این فرهنگ اقتدارگرا و تمرکزگرا در تلقی و کنش آنها در رابطه با سیاست، زمینه‌های انحصارگرایی و سلطه بر دیگر ملل، به ویژه کردها را فراهم کرده است. در نتیجه، فرهنگ سیاسی محدود و تمرکزگرای ملل حاکم راه‌های ورود ملل غیرحاکم به عرصه سیاست در کشورهای مذکور را بسته و از تحقق دموکراسی و توسعه سیاسی ممانعت به عمل آورده است.

بنابراین، فرهنگ سیاسی هر یک از ملل حاکم بر کشورهای مذکور، اصلی‌ترین مانع تحقق دموکراسی در این کشورهاست. به عنوان مثال، اگر به کشور عراق بعد از فروپاشی رژیم صدام حسین نگاه کنیم می‌بینیم که فرهنگ سیاسی عشیره‌ای عرب‌ها، با مشخصه‌های خویشاوندگرایی، روحیه جنگاوری و ستیزه‌جویی در این کشور به عنوان اصلی‌ترین مانع نهادینه شدن فدرالیسم و دموکراسی عمل نموده است. در مورد ایران نیز، وقوع دو انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی<sup>[۴۲]</sup> سال ۱۳۵۷، با وجود تغییر در رژیم سیاسی ایران، استبداد و انحصارطلبی را نه تنها از میان نبرد، بلکه بیش از پیش افزایش یافت؛ زیرا فرهنگ سیاسی ایرانی که از محصول اندیشه باستان‌گرایی نژادپرستانه ملت فارس و فرهنگ بسته و محدود شیعی است از تقسیم قدرت و گذار دموکراتیک جلوگیری کرده است. در مورد سوریه هم همین وضعیت به شدت ادامه دارد و فرهنگ سیاسی ملت عرب در این کشور با ویژگی‌هایی چون اقتدارگرایی، ملی‌گرایی

و پان‌عرب‌بیسیم به‌مثابه ساختار فرهنگی، به عنوان مانعی در برابر توسعه سیاسی عمل کرده است. این گزاره در مورد کشور ترکیه نیز صادق است زیرا، فرهنگ سیاسی خودبتربین و اقتدارگرای ملت ترک، شکاف ساختاری عمیقی به وجود آورده و با ایجاد قطب‌بندی‌های نادموکراتیک راه مشارکت در نظام سیاسی را بر روی جمعیتی بسیار بزرگ از کشور ترکیه به عنوان ملت کرد بسته است. لذا می‌توان گفت که فرهنگ سیاسی تمرکزگرا و محدود این سه ملت در چهار کشور ایران، ترکیه، عراق و سوریه بر شکل‌گیری رژیم‌های سیاسی تمرکزگرا و اقتدارگرا در این کشورها مؤثر بوده است.

اگر نظریه پای درباره فرهنگ سیاسی را برای انطباق با جوامع مورد مطالعه اندکی جرح و تعدیل کنیم، می‌توانیم به وضعیت فرهنگ سیاسی این جوامع پی ببریم. پای معتقد است که فرهنگ سیاسی چندپاره است و از نقطه نظر شهروندی و نقش آن‌ها در سیاست‌گذاری، در تمام نظام‌های سیاسی حداقل دو فرهنگ سیاسی وجود دارد: یکی فرهنگ سیاسی نخبگان و دیگری فرهنگ سیاسی توده‌ها (پای، ۱۳۷۰: ۴۵). به دلیل این که وضعیت فرهنگ سیاسی کشورهای مذکور، خصوصیات ویژه خود را دارد، نمی‌توان نظریه پای را بر فرهنگ سیاسی این جوامع قالب کرد بلکه، ضمن بهره‌گیری از نظریه وی درباره چندپارگی فرهنگ سیاسی می‌توان تقابل میان فرهنگ سیاسی در این جوامع را به صورتی دیگر دید و آن این که چون ساختار اجتماعی - سیاسی این جوامع بر اساس شکاف‌های عمیق ملی قرار دارد، می‌توان فرهنگ سیاسی این کشورها را بدین گونه تقسیم کرد: فرهنگ سیاسی ملت حاکم، فرهنگ سیاسی ملت غیرحاکم. فرهنگ سیاسی ملت‌های حاکم در این کشورها محدود بوده و دارای ویژگی‌هایی چون اقتدارگرایی، انحصارطلبی، تمرکزگرایی و ملی‌گرایی افراطی

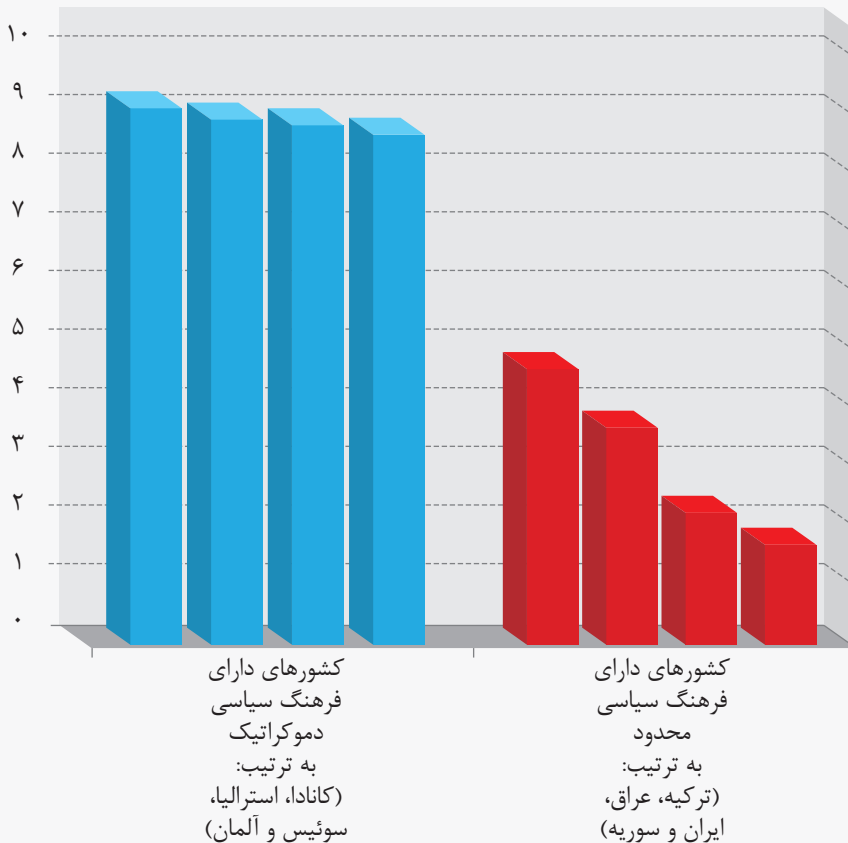
است. در مقابل، فرهنگ سیاسی ملل غیر حاکم دارای ویژگی‌هایی چون روحیه مقاومت و مبارزه‌جویی، مشارکت‌طلبی، آزادی‌خواهی و رهایی‌بخشی از زیر سلطه است. البته این بدان معنا نیست که فرهنگ سیاسی ملل غیر حاکم دموکراتیک است، بلکه فرهنگ سیاسی آن‌ها نیز حاوی ویژگی‌های فرهنگ سیاسی سنتی و محدود است اما، این ویژگی‌ها فقط معطوف به خودشان است نه دیگر ملت‌ها؛ مثلاً تجربه کرده‌ها به عنوان تحت‌سلطه‌ترین ملت در هر چهار کشور، نشان‌دهنده آن است که کرده‌ها در ارتباط با هم‌زبانان خود محدود و غیردموکراتیک هستند، ولی در آنکارا، بغداد، تهران و دمشق نسبت به ملل حاکم متساو هستند و دموکراتیک می‌اندیشند و عمل می‌کنند. به رغم آن، فرهنگ سیاسی ملت‌های حاکم هرگز آن‌ها را به عنوان دیگری خود نمی‌پذیرد و حاضر به تقسیم عادلانه قدرت نیست، اینجاست که تقابل میان فرهنگ سیاسی ملت حاکم و ملت غیرحاکم شکل می‌گیرد و این تقابل بر شکل نظام سیاسی و فرایند توسعه سیاسی در این کشورها تأثیر می‌گذارد.

پای، معتقد است که در جوامع پیشرفته، به فرهنگ سیاسی توده توجه می‌شود؛ زیرا برای حفظ سطح توسعه‌یافتگی اهمیت دارد، در حالی که در جوامع توسعه‌نیافته، فرهنگ سیاسی متوجه نخبگان می‌شود؛ زیرا برای شروع توسعه اهمیت بسیاری دارد (همان، ۴۵-۴۶). شاید بتوان نظریه پای را در مورد کشورهای مورد مطالعه بدین گونه تعدیل کرد: در این کشورها، توسعه سیاسی معطوف به فرهنگ سیاسی ملل حاکم است؛ زیرا این گروه به دلیل دسترسی انحصاری به قدرت سیاسی و ماهیت تمرکزگرایانه و تمامیت‌خواه فرهنگ سیاسی خود، از توسعه سیاسی به معنای افزایش ظرفیت نظام در پاسخگویی به نیازها و خواسته‌های مردم، تنوع ساختاری، تخصصی شدن ساختارها و همچنین افزایش

در مقابل برابری»، «آزادی در مقابل اجبار» و «وفاداری و وفاداری و وفات در مقابل عدم وفاداری» تعیین کننده تفاوت میان فرهنگ سیاسی نخبگان و توده است (زارعی ۱۳۸۸: ۱۲۱). در فرهنگ سیاسی این کشورها که فرهنگ سیاسی ملت حاکم به جای نخبگان اهمیت می‌یابد، ارزش‌هایی چون عدم‌اعتماد و بدگمانی به ملت تحت سلطه، دیدگاه تبعیض‌آمیز و سلسله‌مراتبی، اجبار و زور علیه آن‌ها و نگاه

مشارکت سیاسی (پای به نقل از قوام، ۱۳۷۱: ۱۰) جلوگیری می‌کند. این فرهنگ سیاسی اقتدارگرا و تمرکزگرا در این کشورها، در تضاد با شاخص‌های توسعه سیاسی قرار نمی‌گیرد. در نتیجه چنین فرهنگ سیاسی محدودی، تحقق توسعه سیاسی و شکل‌گیری یک نظام سیاسی دموکراتیک غیرقابل تصور است. از نظر پای، ارزش‌های اساسی «اعتماد در مقابل عدم‌اعتماد و بدگمانی»، «سلسله‌مراتب

نمودار ۱- وضعیت شاخص مردم‌سالاری کشورهای مورد مطالعه براساس نوع فرهنگ سیاسی آن‌ها در سال ۲۰۲۰





مطلقه مدرن گشته است. همچنین یافته‌های فوق نظر صاحب‌نظرانی چون سیونگیو (۱۳۷۵) و سریع‌القلم (۱۳۸۹) را تأیید می‌کند که هر یک به ترتیب معتقدند فرهنگ سیاسی آسیایی تمرکزگرایانه و فرهنگ سیاسی عشیره‌ای روند توسعه دموکراتیک در این کشورها را با مانع روبه‌رو کرده است. به علاوه، یافته‌های فوق با نتایج تحقیقات مرادزاده و شاکری خوئی (۱۳۹۵) که فرهنگ سیاسی نظام عشیره‌ای در عراق و سوریه را به عنوان عامل اصلی ظهور و رشد جریان‌های اسلامی تندرو تلقی می‌کنند، همخوانی دارد. در ضمن، این یافته‌ها تا حدی با نتایج موثقی و نوروزی‌نژاد (۱۳۹۵) سازگار است که معتقدند دگردیسی در فرهنگ سیاسی ترکیه در سایه تعدیل شکاف‌های موجود در این کشور رخ داده است؛ زیرا کشور ترکیه با نمره فرهنگ سیاسی متوسط (۶۳/۵) علاوه بر ویژگی‌های نظام سیاسی اقتدارگرا، برخی از ویژگی‌های نظام‌های سیاسی دموکراتیک را در خود دارد و به همین دلیل این کشور جزء جوامع دارای نظام سیاسی ترکیبی محسوب می‌شود.

یادآور می‌شود که پژوهش حاضر به نتایجی دیگری نیز دست یافت که متفاوت با یافته‌های پژوهشگران قبلی است. از جمله این که در کشورهای ترکیه، ایران، عراق و سوریه، یک دوگانگی و تقابل در فرهنگ سیاسی آن‌ها وجود دارد که نقش مؤثری در شکل‌گیری نظام سیاسی و فرایند دموکراسی در این کشورها ایفا نموده است؛ این دوگانگی، دوگانگی و تقابل فرهنگ سیاسی ملت حاکم و ملت تحت سلطه است. فرهنگ سیاسی ملت حاکم در هر یک از این کشورها با وجود تغییرات در رژیم سیاسی آن‌ها چه بر اثر انقلاب مانند ایران، چه به واسطه دخالت خارجی مانند عراق و سوریه و چه بر اثر اصلاحات مانند ترکیه، همچنان ویژگی‌های سلطه‌گری و تمرکزگرایی خود را حفظ کرده و محدود و غیردموکراتیک

باقی مانده است. این فرهنگ سیاسی ملل حاکم با وجود تغییراتی جزئی در صد سال اخیر، خصلت اقتدارگرایانه خود را حفظ و در بسیاری از موارد حتی تحصرگرایانه‌تر نیز شده است. تسلر ویژگی‌های فرهنگ سیاسی محدود را چنین توصیف می‌کند: افراد عقاید سیاسی متنوع و مخالف را تحمل نمی‌کنند، از برابری جنسیتی حمایت نمی‌کنند، شناخت و علاقه‌ای نسبت به سیاست ندارند، در زندگی مدنی و جمعی مشارکت نمی‌کنند و به شهروندان اعتماد ندارند (تسلر گائو، ۲۰۰۹: ۱۹۷-۲۰۷). فرهنگ سیاسی ملل حاکم این ویژگی‌ها را به مدت بیش از یک قرن همچنان حفظ کرده است. علاوه بر این، ملل حاکم به دلیل دسترسی به قدرت سیاسی و مالی برای سال‌های متمادی، کمک‌های کشورهای غربی و نیز به دلیل ساختار نظم بین‌المللی، فرهنگ سیاسی ملل حاکم به سوی تمرکزگرایی، انحصارطلبی و اقتدارگرایی هر چه بیشتر گام نهاده، چنانچه اکثر جریان‌ات و طیف‌های سیاسی متعلق به ملل حاکم، اگر هم با یک سری آزادی‌های شهروندی برای ملت‌های تحت سلطه در چارچوب کشورهایشان موافقت کنند، هرگز حاضر به تقسیم قدرت و ثروت به صورت برابر نیستند. هر گاه هم تاحدی ملت‌های تحت سلطه مانند کردها را در قدرت و سیاست شریک کرده باشند ناشی از اعتقاد و باور آن‌ها به برابری و دموکراسی نبوده، بلکه ناشی از ضعف قدرت مرکزی بوده و هر وقت فرصت یافته‌اند بر اثر همان فرهنگ سیاسی اقتدارگرایانه و تمرکزگرایانه خود کردها و دیگر ملل تحت سلطه را از صحنه قدرت و سیاست به حاشیه رانده‌اند.

بدین ترتیب، مشخص شد که در هر یک از کشورهای فوق، فرهنگ سیاسی ملل حاکم که به شدت تمرکزگرا و اقتدارگراست از شکل‌گیری نظام‌های دموکراتیک و غیرمتمرکز جلوگیری کرده است؛ به عبارتی

دیگر، فرهنگ سیاسی محدود آن‌ها استبداد و دیکتاتوری را مدام تولید و بازتولید کرده است. این فرهنگ سیاسی محدود در ایران، ناشی از اندیشه‌های ناسیولیستی باستان‌گرایی ایرانی و فرهنگ مذهبی و سنتی شیعی ملت فارس، در ترکیه ناشی از ناسیونالیسم نژادی ملت ترک و در عراق و سوریه ناشی از فرهنگ عشیره‌ای و پان‌عربیستی ملت عرب است. در نتیجه وجود این فرهنگ سیاسی، دموکراسی در این چهار کشور با مانع بزرگی روبه‌روست و توسعه سیاسی هرگز محقق نمی‌شود مگر آن‌که، فرهنگ سیاسی ملل حاکم به سوی دموکراتیک شدن میل کند که امری بسیار دشوار است؛ لذا روشنفکران، صاحب‌نظران و به ویژه احزاب سیاسی ملل تحت سلطه، باید به این مهم واقف شوند که حقوق ملی ملت‌های تحت سلطه، با اصلاحات سیاسی و حتی تغییرات در رژیم‌های سیاسی این کشورها محقق نمی‌شود. زیرا تجارب تاریخی در هر چهار کشور نشان داده که فرهنگ سیاسی اقتدارگرایانه و غیردموکراتیک ملل حاکم بر آن‌ها هر جا فرصت داشته، دوباره و چندباره تحصرگرایی و تمرکزگرایی از خود نشان داده و دموکراسی را به شدت تضعیف و شکننده کرده است. همچنان که در عراق شاهد بودیم نظام فدرال بعد از فروپاشی رژیم صدام در سال ۲۰۰۳ به دلیل وجود همین فرهنگ سیاسی محدود ملت عرب تاکنون نهادینه نشده و بسیار شکننده است. تازه‌ترین رخداد سیاسی که به شکلی واضح بیانگر مقدم بودن فرهنگ سیاسی بر نظام سیاسی و دموکراسی است، بازیابی قدرت دوباره طالبان در افغانستان پس از خروج آمریکا است. این رویداد نشان می‌دهد فرهنگ سیاسی بسیار سنتی و عشیره‌ای در افغانستان به آمریکا اجازه نداد با وجود صرف میلیاردها دلار، دموکراسی و توسعه را برای این کشور به ارمغان ببرد. همچنان که قبلاً شوروی سابق نتوانست سوسیالیسم را در

این کشور پایه‌ریزی کند. بزرگترین دلیل آن این است که بر روی فرهنگ سیاسی مردم افغانستان نه سوسیالیسم و نه دموکراسی بنیاد نهاده نمی‌شود.

همچنان که ذکر گردید، در نتیجه غلبه مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی محدود، ملل حاکم در این چهار کشور به سوی تمرکزگرایی و اقتدارگرایی تمایل دارد. این ملت‌ها، از نظر سیاسی به گونه‌ای جامعه‌پذیر شده‌اند که قدرت و ثروت را فقط حق خود می‌دانند. این جامعه‌پذیری سیاسی در بستر فرهنگ سیاسی محدود آن‌ها، طرز تلقی، اعتقادات و رفتارهای سیاسی شهروندان متعلق به ملل حاکم را به سوی انحصارطلبی هر چه بیشتر سوق داده و سبب شده که حیطة قدرت را بسیار محدود کرده و از تقسیم آن بپرهیزند. این فرهنگ سیاسی محدود از تکثر و تساهل واهمه دارد و به به شدت به سوی تمرکزگرایی و اقتدارگرایی تمایل دارد. در بستر این فرهنگ سیاسی محدود و بسته، نظام‌های سیاسی متمرکز و اقتدارگرا در چهار کشور ایران، ترکیه، عراق و سوریه شکل گرفته است. در ادامه لازم است ذکر شود که هرچند، در رابطه میان فرهنگ سیاسی و نوع نظام سیاسی، اولی نقش مقدم و تعیین‌کننده دارد؛ ولی نباید از این واقعیت چشم پوشید که این نظام‌های سیاسی اقتدارگرا نیز در شکل‌دهی مجدد و بازتولید فرهنگ سیاسی محدود نقش دارند؛ زیرا این نظام‌های سیاسی اقتدارگرای متعلق به ملل حاکم، از طریق نهادها و مؤسسات اجتماعی مانند مدرسه، دانشگاه و رسانه‌های جمعی که بر آن‌ها سیطره دارند با تمام قدرت سعی می‌کنند از طریق جامعه‌پذیری سیاسی، فرهنگ سیاسی محدود را جهت ابقای سلطه خود بازتولید کنند.

در نهایت، یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد برخلاف کشورهای توسعه‌یافته که گروه‌بندی‌های طبقاتی بر جهت‌گیری‌های

- 21- Support for gender equality
- 22- Political tolerance
- 23- Political trust
- 24- Civic participation
- 25- Political interest
- 26- Political knowledge
- 27- Political pluralism
- 28- Democratic Political culture
- 29- Democratic Political culture
- 30- Indifferent Political culture
- 31- Activist Political culture
- 32 - Parochial Political cultur
- 33- Lucian Pye
- 34- comparative method
- 35-Ragin
- 36- Democracy Index
- 37- Electoral process and pluralism
- 38- Functioning of government
- 39- Political participation
- 40- Political culture
- 41- Civil liberties

۴۲ - لازم به ذکر است که بعضی از نظریه‌پردازان انقلاب سال ۱۳۵۷ در ایران، معتقدند که این انقلاب توسط روحانیون شیعه به تاراج رفته و از آن تحت عناوین "انقلاب ایران" یا "انقلاب خلق‌های ایران" یاد می‌کنند. غافل از آن که از دل فرهنگ سیاسی محدود، سنتی و مذهبی ملت فارس در سال ۱۳۵۷، بیرون آمدن نظامی جز جمهوری اسلامی قابل تصور نبود؛ به عبارتی دیگر از «کوزه همان تراود که در اوست». لذا باید پذیرفت اگرچه، چپ‌ها و ملت‌های غیر فارس ایران در فروپاشی رژیم پهلوی نقش داشتند، اما نقش تعیین‌کننده و غالب را همان گروه‌های ملی-مذهبی متعلق به ملت فارس داشتند و نتیجه آن جمهوری اسلامی شد که کاملاً با ساختار اجتماعی-فرهنگی ملت فارس در آن دوران سنخیت داشت؛ لذا اصطلاح "انقلاب اسلامی" کاملاً زیننده این رخداد سیاسی در ایران است و نباید از به کار بردن آن واهمه داشت. همچنین اگر اندکی تأمل داشته باشیم دزدیده شدن پدیده‌های اجتماعی بزرگ مانند یک انقلاب را هرگز باور نمی‌کنیم.

## فهرست منابع

### الف) فارسی

احمد زارعان، «چالش‌های عراق جدید در حوزه فرهنگ سیاسی»، فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، شماره ۱ (۱۳۹۶): ۱۴۸-۱۱۵.

آرمان زارعی، تأثیر جهانی‌شدن بر فرهنگ سیاسی ایران (تهران: انتشارات باز، ۱۳۸۸).

بهنام رشیدی‌زاده و علی محمدی‌ضیاء، «فرهنگ سیاسی و تأثیر آن

فرهنگ سیاسی شهروندان بیشترین تأثیر را دارند، در کشورهای ایران، عراق، ترکیه و سوریه به دلیل شکاف‌های عمیق ملیتی، گروه‌بندی‌های ملی بیشترین تأثیر را بر فرهنگ سیاسی شهروندان گذاشته و در این زمینه شاهد تقابل و دوگانگی در فرهنگ سیاسی ملت حاکم و ملت تحت سلطه هستیم. فرهنگ سیاسی محدود و تمرکزگرای ملت حاکم با ماهیت تحصرگرایانه خود به شدت ضد کثرت‌گرایی بوده، از تقسیم عادلانه قدرت و ثروت بین ملت‌های درون این کشورها ممانعت به عمل آورده و به عنوان مانعی بزرگ بر سر راه توسعه سیاسی و دموکراسی عمل کرده است. در نتیجه، فرهنگ سیاسی محدود، تمرکزگرا و اقتدارگرای ملت حاکم در هر چهار کشور، نظام‌های سیاسی اقتدارگرا و تمرکزگرا را تولید کرده و این نظام‌های سیاسی نیز به نوبه خود، فرهنگ سیاسی محدود و اقتدارگرا را مجدداً بازتولید و تقویت کرده‌اند.



### پی‌نوشت

- 1- Political culture
- 2- Diamond
- 3- Gaiser and Rijkje
- 4- Montesquieu
- 5- Alexis de Tocqueville
- 6- Jean-Jacques Rousseau
- 7- Gabriel Almond
- 8- Sidney Verba
- 9- Parochial political culture
- 10 - Subject political culture
- 11 - Participant political culture
- 12- Daniel Elazar
- 13 - moralistic
- 14 - individualistic
- 15 - traditionalistic
- 16- Rosenbaum
- 17- Ronald Inglehart
- 18- Self-Experiment
- 19- Emancipative Values
- 20- Mark Tessler

Diamond, Larry (1999), *Developing Democracy toward Consolidation*, Baltimore and London: The Johns Hopkins University Press.

Elazar, D. J. (1966), *American Federalism: A View from the States*. New York: Thomas Y. Crowell Company.

Gaiser, W. and Rijke, J. (2014), Political Participation of Youth Young Germans in the European Context, *Asia Europe Journal*, Springer, January 5 (4), 541-555.

Ingelhart, R. and Welzl, K. (2010). *Modernization, Cultural Change and Democracy*, Translated by: Ahmadi. Tehran: Desert Publishing.

Inglehart, R. (2000) Culture and Democracy, in L.E. Harrison and S.P. Huntington (eds), *Culture*.

Ragin, Charles (2009). *Beyond the Comparative Method of Qualitative and Quantitative Strategies*. Translated by Mohammad Fazeli. Tehran: Agah

Rosenbaum, W. (1975), *Political Culture (Basic Concepts in Political Science)*, New York: Praeger.

Smelser, Neil. J. (2003). "On Comparative Analysis, Interdisciplinary and Internationalization in Sociology", *International Sociology*, 18 (5): 643 – 657.

Tessler, M and Gao. E (2009). *Democracy and the political culture orientations of ordinary citizens: a typology for the Arab world and beyond*: Published by Blackwell Publishing Ltd.

Tessler, M. (2011). *What Do Ordinary Citizens in the Arab World Want: Secular Democracy or Democracy with Islam?* University of Michigan.

Tessler, M. and Altinoglu, E. (1997), "Political Culture in Turkey: Connections among Attitudes toward Democracy, the Military and Islam", *Democratization*, No. 1: 22-51

Tessler, M. and Altinoglu, E. (1997), *Political Culture in Turkey: Connections among Attitudes Toward Democracy, the Military and Islam, democratization*, Vol.11, No.1, February, 2004, pp: 22-51.

Zoellick, T. (2000), "Daniel Elazar, Bogus or Brilliant: A Study of Political Culture across the American States", *Res Publica Journal of Undergraduate Research*: Vol. 5 Available at: <http://digitalcommons.iwu.edu/respublica/vol5/iss1/9>  
<https://www.The Economist Intelligence Unit Limited 2020>.

بیر ناکامی فرایند تحقق دموکراسی در خاورمیانه با تأکید بر جهان عرب»، فصلنامه جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام، دوره ۶، شماره ۱۳ (۱۳۹۷): ۳۳-۵۸.

حسین بشیریه، «ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی گروه‌های حاکم در دوره پهلوی»، مجله نقد و نظر، شماره ۷ و ۸ (۱۳۷۵): ۷۴-۸۵.

حسین بشیریه، آموزش دانش سیاسی (تهران: نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۱).

دال سیونگ یو، «فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی مطالعه تطبیقی کره و ایران»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۴۰ (۱۳۷۷): ۱۸۱-۲۰۱.

رونالد چیلکوت، نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷).

سید احمد موثقی و جعفر نوروزی‌نژاد، «دگرپرسی در فرهنگ سیاسی ترکیه و غلبه گفتمان اسلام‌گرایی میانه‌رو»، فصلنامه سیاست، شماره ۳ (۱۳۹۵): ۷۶۱-۷۷۷.

عباس کشاورز، «درآمدی بر فرهنگ سیاسی در ایران»، فصلنامه نقد و نظر، شماره ۲ (۱۳۷۵): ۱۷۲-۱۹۹.

لوسین پای، لوسین «فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی»، ترجمه مجید محمدی، نامه فرهنگ، شماره‌های ۵ و ۶ (۱۳۷۰): ۳۷-۴۷.

محمدحسین پناهی و حسین کردی، «فرهنگ سیاسی و عوامل اجتماعی آن: مطالعه موردی استان گلستان»، فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۵۱ (۱۳۸۹): ۱-۳۷.

محمدرضا علم، سهم فرهنگ سیاسی ایران در ناپایداری احزاب (تهران: انتشارات نیک فرجام، ۱۳۸۷).

محمود سریع‌القلم، «مبانی عشیره ای فرهنگ سیاسی ایران بخش (۱)»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۳۵ و ۱۳۶ (۱۳۷۷): ۳۳-۴۳.

محمود سریع‌القلم، «مبانی عشیره ای فرهنگ سیاسی ایران بخش (۲)»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۳۷ و ۱۳۸ (۱۳۷۷): ۸۶-۹۹.

محمود سریع‌القلم، فرهنگ سیاسی ایران (تهران، نشر فروزان روز، ۱۳۸۹).

ناهیده مرادزاده و احسان شاکری خونی، «نقش فرهنگ سیاسی بر شکل‌گیری و تکوین جریان‌های تکفیری و سلفی در خاورمیانه: مطالعه موردی عراق و سوریه»، مطالعات جامعه‌شناختی، شماره ۳۲ (۱۳۹۵): ۱۰۷-۱۲۱.

## ب) انگلیسی

Almond, G. A. (1990), *The Study of Political Culture*, In *A Discipline Divided: School and Sects in Political Science*, Newbury Park: sage.

Almond, G. A. and Verba, S. (1963), *The Civic Culture: Political Attitudes and Democracy in Five Nations*, New Jersey: Princeton University Press.

daSilva, Filipe. Carreira, Clark. Terry, N. and Brito Vieira, Mónica (2016), <https://doi.org/10.1002/978118541555.wbiepc161>.